



فیروز شاه نامه

دنبالۀ داراب نامه بر اساس روایت محمد بیغمی

به کوشش

ایرج افشار، مهران افشاری



فیروزشاهنامه

دنباله دارابنامه بر اساس روایت محمد بیغمی



به کوشش



ایرج افشار، مهران افشاری



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۱۲۶]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر زاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح‌الله مجتبیایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین وفايي (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



فیروز شاه نامه

دنباله داراب نامه بر اساس روایت محمد بیغمی



به کوشش **ایرج افشار، مهران افشاری**
گرافیسیت، طراح و مجری جلد **کاوه حسن بیگلر**
لیتوگرافی **صدف**
چاپ متن **مهارت نو**
صحافی **فرد**
تیراژ **۱۱۰۰ نسخه**
چاپ اول **۱۴۰۲**

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک وی، خیابان عارف نسب، کوی دبیر سیاقی (لادن)، شماره ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هریک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ وقفنامه)

متولیان منصوص و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس) - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
دکتر ژاله آموزگار - دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس)
دکتر محمد افشین وفايي (مدیرعامل) - حمیدرضا رضاییزدي (خزانه‌دار)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب‌الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منصوب واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهرروز افشار بزدي - سید محمود دعایی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳)
دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح - دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی
دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمد علی هدایتی

یادداشت واقف

اول

طبق ماده ۲۳ و قفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ و قفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

چهارم

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت‌نامهٔ دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و محل مؤسسهٔ باستان‌شناسی به‌طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق مادهٔ دوم برای اجرای مفاد وقف‌نامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می‌باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می‌گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق مادهٔ ۳ موافقت‌نامهٔ نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیتهٔ انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادارهٔ امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولید است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیتهٔ نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

هفتم

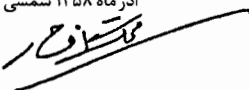
چون نگارندهٔ این سطور به واسطهٔ کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها پردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می‌توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف‌های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همهٔ ایرانیان است می‌باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی

آذرماه ۱۳۵۸ شمسی



تکمله سوم



کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می‌شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه‌هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می‌شود صد درصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته، کتبی که بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی و حکایت از رواج زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روش‌ها و سیاست‌های فتنه‌انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ‌نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان‌نامه نگاهشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می‌شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی ایران‌شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتیم که مبادا چنین رسالاتی سال‌ها بعد از ما نخواسته و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری‌ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد؛ ان شاء الله.



یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان.

کتاب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف و مقنانه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب‌ها و رسالات باید منزّه باشد از روش‌های تفرقه‌آمیز و سیاست‌های فتنه‌انگیز، چه به‌طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

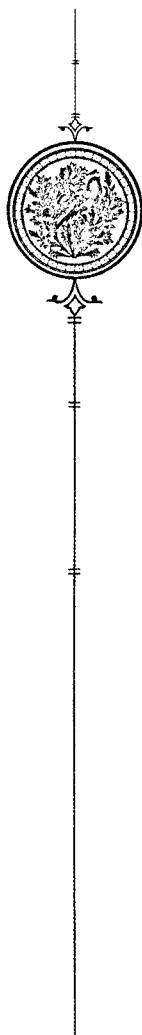
کتاب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانتاز و هوجی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چون‌توان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتاب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق‌العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب‌های خود به‌طور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده‌آل و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشرشده در ابتدای کتاب‌های این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمایید.

با یاد دو دانشمند ادب فارسی
دکتر ذبیح الله صفا
برای چاپ داراب نامه های بیغمی و طرسوسی
و دکتر پرویز ناتل خانلری
برای چاپ سمک عیار فرامرزاژجانی



فهرست مندرجات

۷.....	یادداشت بر چاپ جدید.....
۹.....	مقدمه.....
۲۵.....	پس آورد.....
۳۱.....	دو نامه و یادداشتهای داریوش کارگر.....
۴۳.....	معرفی شخصیتهای فیروزشاهنامه.....
۵۱.....	نام برخی مناطق و شهرها که در متن قصه تکرار شده است.....
۵۳.....	متن فیروزشاهنامه.....
۷۰۱.....	فهرستها:.....
۷۰۳.....	فهرست اشعار متن.....
۷۲۱.....	فهرست نام کسان و اقوام.....
۷۲۷.....	فهرست نامهای جغرافیایی و نسبتهای بدانها.....
۷۳۱.....	فهرست لغات و ترکیبات و تعبیرات.....

یادداشت بر چاپ جدید

پس از انتشار فیروزشاه‌نامه دکتر میلاد جعفرپور کوشید تا دنباله این قصه کهن را که درباره ملک بهمن پسر فیروزشاه است تصحیح و منتشر کند و کتابی را با همکاری دکتر حسین اسماعیلی به نام حماسه بهمن‌شاه‌نامه راهی بازار کتاب کرد (تهران، علمی و فرهنگی، ۲ جلد، ۱۴۰۰ ش.). در مقدمه آن متذکر شد که نسخه خطی دیگری از فیروزشاه‌نامه همراه پاره اول کتاب که به عنوان داراب‌نامه به کوشش مرحوم استاد دکتر ذبیح‌الله صفا منتشر شده است و همچنین پاره سوم که همان قصه ملک‌بهمن است با عنوان تاریخ فیروزشاهی به شماره ۳۰۵۵ در کتابخانه ایاصوفیه ترکیه محفوظ بوده که به کتابخانه سلیمانیه انتقال یافته است. به پایمردی دوست ارجمند فاضل جناب دکتر محمد افشین‌وفایی لوح فشرده تاریخ فیروزشاهی از کتابخانه سلیمانیه ترکیه به دست آمد و معلوم شد که آن نسخه تحریری دیگر است از آنچه مرحوم صفا و ایرج افشار و بنده منتشر کرده‌ایم به طوری که با تحریر ما قابل مطابقت نیست. طرز زبان تحریر تاریخ فیروزشاهی از آنچه ما منتشر کرده‌ایم متأخرتر به نظر می‌رسد. برخلاف گفته میلاد جعفرپور نسخه سلیمانیه همه روایت فیروزشاه‌نامه را در بر ندارد و تنها پاره‌ای از روایت چاپ مرحوم افشار و بنده را از صفحه ۱۵۶ تا صفحه ۳۰۱ با تحریر و زبانی نوتر در بر دارد.

بنابراین تاکنون نسخه کتابخانه اویسالا یگانه نسخه شناخته شده از فیروزشاه‌نامه است.

در چاپ تازه غلطها و اشتباهات چاپ پیشین اصلاح شده است. از لطف دوستم دکتر محمد افشین‌وفایی سپاسگزارم و برای روان استاد ایرج افشار و دکتر داریوش کارگر آمرزش و آرامش آرزو می‌کنم.

تهران، ۱۴۰۱/۹/۲۴

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه أتیب

مهران افشاری

به نام خداوند خورشید و ماه
که دل را به نامش خرد داد راه
خداوند هستی و هم راستی
نخواهد ز تو کزئی و کاستی
خداوند کیوان و بهرام و شید
ازومان نوید و بدومان امید
شاهنامه

مقدمه

به جز پنج کتاب اسکندرنامه نسخه مرحوم نفیسی، دارابنامه طرسوسی که بخش اعظم آن نیز در واقع قصه اسکندر است، نسخه کهن قصه حمزه چاپ مرحوم دکتر جعفر شعار، سمک عیار و قصه فیروزشاه یا فیروزشاهنامه، بیشتر قصه‌های بلند فارسی که در روزگاران قدیم قصه‌پردازان حرفه‌ای و نقالان کارآمد آنها را ساخته و پرداخته‌اند و یا بازگو می‌کرده‌اند، در دوره صفوی و پس از آن تحریر شده است.^۱ این پنج کتاب به ترتیبی که ذکر شد بین قرنهای ششم تا نهم هجری قمری پرداخته شده‌اند و چون مخاطبان آنها عامه مردم بوده‌اند، از این لحاظ که گونه‌ای از زبان فارسی را نشان می‌دهند که به فارسی متداول میان مردم کوچه و بازار در آن قرون پیشینه نزدیک است، بسیار ارزشمندند. زیرا بیشتر متنهای فارسی که از آن دورانهای قدیم باقی مانده‌اند، اثر خامه دانشمندان و ادیبان و منشیان درباری است و بالطبع فارسی متداول در میان طبقه خواص و درس دیده را نشان می‌دهند.

فیروزشاهنامه که تقدیم خوانندگان می‌شود، مجلد سوم و دنباله کتابی است که دو مجلد آن بیشتر از این به عنوان دارابنامه، تألیف مولانا محمد بیغمی، به تصحیح مرحوم دکتر ذبیح الله صفا (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۱ ش) منتشر شده است. چون در نسخه خطی کتابخانه روان کوشکی واقع در استانبول، نوشته محمود دفترخوان در سال ۸۸۷ ق. در تبریز،

1. → Hanaway, J R., William L., "Formal Elements in the Persian Popular Romances", *Review of National Literatures*, 2, 1971, p140.

عنوان قصه داراب‌نامه ذکر شده، و دکتر صفا براساس آن نسخه دو مجلد پیشین قصه فیروزشاه را تصحیح کرده، آن را به عنوان داراب‌نامه به چاپ رسانده است اما همان‌گونه که او خود در یادداشت‌های پایان کتاب خاطرنشان کرده است،^۱ عنوان داراب‌نامه برای این کتاب درست نیست زیرا این کتاب شرح زندگی و جنگها و دلاوریهای فیروزشاه پسر داراب است. هم‌چنان‌که ترجمه عربی آن در چهار مجلد با عنوان قصه فیروزشاه ابن الملک ضراب منتشر شده است (چاپ بیروت، بی‌تا). بنابراین ما مجلد سوم این قصه بلند را که براساس یگانه نسخه خطی شناخته‌شده آن در کتابخانه دانشگاه اویسالی سوند تصحیح کرده‌ایم، «فیروزشاه‌نامه» عنوان نهاده‌ایم.

فیروزشاه‌نامه گذشته از آن‌که یکی از نمونه‌های برجسته نثر ساده فارسی است و فواید لغوی و زبانی بسیار از آن عائد می‌شود، از لحاظ بررسی تاریخ اجتماعی ایران و وضع زندگی مردم ایران در قرن نهم و حتی شاید پیشتر از آن، متنی بسیار ارزشمند است. قصه‌ای زیبا و دلکش و یادآور دوران باستان ایران است که در زمانهای گذشته شهرت داشته است.

بیغمی و اساس فیروزشاه‌نامه

همان‌گونه که مرحوم دکتر صفا در یادداشت‌های پایان چاپ خود از این کتاب، براساس شواهد متن متذکر شده است، این کتاب برای مردم بازگویی می‌شده و جنبه شنیداری داشته است.^۲ در متن کنونی نیز شواهدی چند این موضوع را تأیید می‌کند. مثلاً: «در حال جمهور را با آن مالها از شهر بیرون کردند تا حال جمهور به کجارسد باز در کجاشنوی که حال او چون شد.» (گ ۱۹۶ الف).

«القصه نشان طلسم را جمله را بگفت. ان شاه الله گفته شود.» (گ ۲۰۶ الف)

«هم چنان که در مکتوب یاد کرده بود، دختر از برای پسرش خواسته بود. چنانکه عرض کردیم.» (گ ۹۲ ب).

«از آن طرف پهلوان بهزاد با بهروز عیار فتح سوسن شهر کرده بودند. چنانکه شنیدی.» (گ ۸۲ الف).

«اما تو بیا قصه ملک بهمن و خورشیدچهر بشنو. خواندیم در حضور دوستان که...» (گ ۱۲۵ ب).

این‌که این کتاب بازگو می‌شده است، دلیل بر آن نیست که مستقیماً از صورت شفاهی به صورت مکتوب درآمده و کسی در محفل هنگامه گستره سخنان شفاهی قصه گو را کتابت کرده

۱. بیغمی، محمد: داراب‌نامه، تصحیح ذبیح‌الله صفا، ج ۲، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم،

۲. داراب‌نامه بیغمی، ج ۲، ص ۷۶۹.

۱۳۸۱ ش، ص ۷۶۸.

باشد.^۱ در جابه‌جای کتاب از خواننده شدن آن یاد شده است که می‌تواند قرینه‌ای باشد برای این‌که فیروزشاه‌نامه را از روی متن برای شنوندگان می‌خوانده‌اند.^۲ مؤلف این قصه چون این کتاب را به منظور آن‌که قصه‌خوان از روی آن برای مردم بخواند نوشته است، عباراتی چون عرض کردیم، خواندیم، گفته شود و شنیدی را در جابه‌جای کتاب به کار برده است و یحتمل او همان محمود دفترخوان کاتب نسخه‌کتابخانه روان کوشکی بوده است و در نوشتن این متن از روایت مکتوبی که از کسی به نام مولانا محمد بیغمی در دست داشته استفاده کرده است. برای همین در جاهایی که خواسته است بگوید این کتاب را براساس روایت بیغمی نوشته، نام او را عیناً از آنچه از کتاب بیغمی در دست داشته است توجّه نکرده است بیغمی در کتاب خود از روی تواضع خود را «بنده ضعیف» معرفی کرده و برای خود دعا کرده است که «اصلح الله شأنه»، او نیز همین تعبیرات را برای بیغمی به کار برده است:

«اما ما آمدم بر سر قصه و داستان صاحب محنت و واقعه، شاه آذربایگان، سلطان مُلک مرند، شاهزاده مظفرشاه... از روایت بنده ضعیف فقیر نجیف دعاگوی جوانمردان و نیک‌خواه مسلمانان مولانای اعظم شیخ حاجی محمد بن شیخ مولانا علی بن شیخ مولانا محمد المشهور به بیغمی اصلح الله شأنه؛ خدایش پیامرزد که هر آن‌کس که بدین محل برسد از نویسنده و خواننده و شنونده یک‌بار فاتحه‌الکتاب و سه بار قل هو الله احد بر روح و روان جمع‌کننده این کتاب بخواند.»^۳

به‌رحال جمع‌کننده یا محرّر این کتاب قطعاً بیغمی نیست. او کتاب بیغمی را در اختیار داشته است، از یک سو با احترام بیغمی را «مولانای اعظم» یاد کرده و از سوی دیگر نام بیغمی را براساس نوشته بیغمی عیناً با عناوینی چون «بنده ضعیف» نقل کرده است. همین بی‌توجهی را در مجلد سوم، متن حاضر، تکرار نموده است:

«مؤلف داستان روایت کرده است از تألیف اضعف العباد شیخ حاجی محمد ابن شیخ مولانا علی ابن شیخ حاجی محمد المشتهر به بیغمی.» (گ ۲۲۳ الف).

به هر تقدیر، شاید بیغمی – که از او هیچ اطلاعی در دست نداریم – نیز در روایت خود از نسخه‌ای مکتوب استفاده کرده است. این‌که در جایی از متن حاضر بی‌آن‌که ماجرای غرق شدن ملک بهمن و اردوان ذکر شده باشد، در حین وقایع قصه ناگهان و بی‌مقدمه به غرق شدن آنان اشاره شده است و بعداً این ماجرا ذکر گردیده است (گ ۱۳۰ الف - ۱۳۱ الف)، نشان می‌دهد که

۱. مرحوم صفا خلاف این نظر را داشته است. مقایسه شود با *داراب‌نامه بیغمی*، ج ۱، مقدمه، ص هشت؛ همان، ج ۲، ص ۷۷۰.

۲. این نکته را جناب آقای ایرج افشار به بنده تذکر فرموده‌اند که مانند همیشه نشان‌دهنده حدّ ذهن ایشان است.

۳. *داراب‌نامه بیغمی*، ج ۲، ص ۳۷۲؛ نیز برای شناخت تأثیر و کار محمود دفترخوان در تألیف این کتاب مقایسه شود با همان، ج ۲، ص ۳۰۳.

پردازنده یا نویسنده این کتاب، ماجراهای قصه را از آغاز تا انجام، می‌دانسته است و سهواً بی‌آن‌که ماجرای غرق شدن ملک بهمن و اردوان را ذکر کرده باشد، به آن اشاره کرده است. این خود نشان می‌دهد که تحریر حاضر، نخستین تحریر یا روایت از قصه فیروزشاه نیست.

با این‌که کاتب نسخه مورد نقل ما در اوایل قرن سیزدهم می‌زیسته است، از مقایسه این مجلد سوم با دو مجلدی که مرحوم دکتر صفا چاپ کرده است می‌توان دریافت که او در کتابت قصه بسیار امانت را رعایت کرده است و از لحاظ زبانی تفاوت چندانی بین این مجلد و مجلدات پیشین آن محسوس نمی‌شود و ظاهراً نسخه‌ای که کاتب نسخه دانشگاه اوپسالا از روی آن کتابت کرده نیز نوشته محمود دفترخوان کاتب نسخه کتابخانه روان کوشکی، بوده است. ابیاتی هم که در متن کتاب از شاعران گذشته نقل شده است از شاعرانی چون فردوسی، فخرالدین اسعد گرگانی، امیر معزی، نظامی و سعدی است و متأخرترین شعر آن از اوحدی (متوفی ۷۳۸) است، این خود نشان می‌دهد که کاتب قرن سیزدهم حتی در آوردن شعرها، نسبت به متن اصلی امانت‌دار بوده است. با این حال برخی قراین هم دلالت بر تصرفات اندک او در متن دارد. برای نمونه واژه «رعنا» در مجلدات چاپ دکتر صفا دشنامی برای زنان است. مثلاً:

«چون ابوالخیر این سخن از زن بشنید آه از جانش برآمد. گفت: ای رعنا! بریده گیس تو چها می‌گویی.»^۱

این دشنام در قصه‌های کهن دیگر از جمله سمک عیار هم به همین صورت به کار رفته است: «پس برخاست پیش ابان دخت آمد. او را گریان دید. تازیانه در دست داشت، در سر و گوش ابان دخت نهاد و او را بسیار بزد، گفت: ای رعنه! این همه غصه از بهر تو می‌باید بردن.»^۲

اما این واژه در متنهای متأخرتر به صورت «نارعنا» به کار رفته است. برای نمونه در امیرارسلان آمده است:

«قمر وزیر که غیظ ملکه را دید، گفت: نارعنا! گیسو بریده، محض خاطر امیرارسلان رومی به من ناسزاگویی.»^۳

و یا در هفت لشکر (طومار جامع نقالان) آمده است:

«مهراب شاه گفت: ای گیسو بریده نارعنه! این چه فعل بود که در پیش گرفتی.»^۴

۱. داراب‌نامه بیغمی، ج ۱، ص ۶۱۱.

۲. ارجانی، فرامرز بن خداداد: سمک عیار، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۲، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۵ ش، ص ۳۹۶.

۳. نقیب‌الممالک شیرازی: امیرارسلان، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران، انتشارات جیبی، ۱۳۵۶ ش، ص ۲۵۶.

۴. هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان)، از کیومرث تا بهمن، تصحیح مهراڻ افشاری، مهدی مداینی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۵.

کاتب نسخه‌ما نیز جز یک مورد که فراموش کرده است و این واژه را به صورت درست «رعنا» نوشته است (گ ۸۸ الف)، در موارد دیگر آن را به صورت «نارعنا» تغییر داده است. مثلاً: «بهروز عیار گفت ای نارعنا، یعنی من لایق تو نیستم.» (گ ۸۵ الف، نیز - گ ۱۱۳ ب).

سبک و سیاق فیروزشاه‌نامه

مجلد سوم قصه فیروزشاه به همان سبک و سیاق دو مجلد پیشین آن است که مرحوم صفا تصحیح نموده است. در این مقدمه براساس همین متن حاضر برخی از ویژگیهای سبکی آن را متذکر می‌شوم خاصه این‌که شادروان دکتر صفا کمتر ویژگیهای سبکی کتاب را بیان کرده است.

۱) برخی ویژگیهای زبانی

- در ترسیم صحنه‌ها و وصف احوال شخصیت‌های قصه، فعل جمله‌ها بی‌قرینه یا به قرینه معنوی حذف شده است. مثال:

«فیروزشاه گفت ما را در پی یاران می‌باید بودن. شاید که یاران خود را از بند و زندان خلاص کنیم و عیاران در خانه‌اخی سعدان در اندیشه کار مبارزان ایرانی.» (گ ۴۵ ب).

«چون شب درآمد اردوان در خانه تاریک گرسنه و تشنه و زخم‌دار و خون بسیار رفته. چون نیم شب بگذشت اردوان را ملک بهمن به یاد آمد.» (گ ۱۵۳ ب).

- برای نشان دادن مهلت و فرصت خاصه اگر تعجیل و فور در نظر باشد، از وجه مصدری استفاده می‌شود:

«تا او را برخاستن، اردوان چون باز گرسنه بر سینه دارادار نشست.» (گ ۵۵ الف).

«تا او را سخن گفتن، جمله بندیان از جای برجستند.» (گ ۲۶۷ ب).

«فیروزشاه به غایت ملول شد و گفت ای جوانمردان هر کس در میدان این حرامزاده مروید که عظیم کافری است. تا گفتن، قاهرشاه چون برادر خود را دید که گرفتار شد بی‌اختیار در میدان رفت.» (گ ۸ الف - ب).

- گاه فاعل بعد از فعل می‌آید: «شبرنگ گفت فردا بی‌شک می‌رسد ملک بهمن.» (گ ۵۳ ب).

- در بسیاری از موارد متمم در آخر جمله و بعد از فعل ذکر شده است:

«دارادار را عجب آمد از هنر آن کودک.» (گ ۵۴ الف).

«بازگفت از مکر کردن دانک عیار.» (گ ۳۳ الف).

«شما را هرگز ندیدم در این شهر.» (گ ۱۲۲ الف).

- گاه مفعول در آخر جمله می‌آید: «مظفرشاه خرم شد حکم کرد که بیارید عیاران را»

(گ ۲۳ الف).

- گاه قید و صف و حالت پس از فعل ذکر می شود:
 «در میان آن قوم می آمد دست و گردن بسته.» (گ ۴۲ ب).
 «جوانان ایرانی را دید جمله مجروح.» (گ ۱۴۸ الف).
 - برخلاف آنچه امروزه معمول است اسم پیش از «چند» به «ی» اضافه نمی شود مثلاً:
 حکایت چند (گ ۲ ب) یا «سرهنگ چند آمدند.» (گ ۱۶۱ ب).
 - برای واژگانی نظیر «یکی» و «هرکس» و «هیچکس» فعل جمع به کار می رود: «یکی بروید.»
 (گ. ۹۰ ب)؛ «هرکس رو به آرامگاه خود نهادند.» (گ ۱۲۹ الف)؛ «هیچکس چیزی نخوردند.»
 (گ ۱۲۹ الف).
 - فعل «رفت» در معنای «شد» بسیار به کار رفته است:^۱
 «در حیرت رفت.» (گ ۸۲ ب)؛ «در غضب رفت.» (گ ۹ ب).
 - فعل گرفتن در معنای آغاز شدن کاری، بسیار به کار رفته است:
 «چوب زدن گرفتند.» (گ ۴۷ ب). یعنی شروع کردند به چوب زدن.
 «گرد و غبار پیچیدن گرفت.» (گ ۵۰ ب). یعنی گرد و غبار شروع کرد به پیچیدن.
 - برخی از فعلهایی که در این متن بسیار به کار رفته و قابل توجه است به قرار ذیل است:
 از پای افتادن به معنی خوابیدن.
 باز دانستن به معنی فهمیدن، دریافتن.
 بر سر پای آمدن به معنی بیدار شدن.
 پرسش کردن به معنی احوال پرسی کردن.
 تفرّج کردن به معنی تماشا کردن و دیدن.
 خرم شدن به معنی خوشحال شدن.
 دریاقی کردن به معنی رها کردن و تمام کردن.
 دست برد نمودن به معنی انجام دادن عملیات جنگی، شبیخون زدن.
 دولت از کسی برگشتن به معنی ادبار و بدبخت شدن.
 راست آوردن یزدان به معنی توفیق دادن خدا.
 سفره کشیدن به جای سفره گستردن و سفره پهن کردن.^۲

۱. امروزه نیز در برخی از شهرها و نواحی خراسان از جمله مشهد، به جای «شد»، «رفت» را به کار می برند.
 ۲. امروزه زردشتیان یزد نیز سفره کشیدن را، خاصه درباره سفره های نذری، به جای سفره پهن کردن به کار می برند.
 بارها از سرکار خانم دکتر مزدپور این تعبیر را شنیده ام. در لهجه شیرازی نیز این تعبیر کاربرد دارد (با سپاس از جناب اکبر افسری).

شب بر سر دست برآمدن به معنی شب شدن.
 شفاعت کردن به معنی التماس کردن و اصرار ورزیدن.
 طرید کردن به معنی حرب بازی و جولان نمودن و دواندن اسب در میدان.
 طلب کردن و طلبیدن به معنی جست و جو کردن.
 غرق شدن تیغ یا تیر به معنی فرورفتن تیغ یا تیر در بدن کسی.
 کارراستی کردن و کارسازی کردن به معنی مهیا کردن و آماده کردن. این افعال در اسکندرنامه و سمرق عیار نیز به کار رفته است.

کوشیدن به معنی جنگیدن و نبرد کردن.
 کشان کردن به معنی نعش کش کردن، کسی را بر زمین کشاندن.
 مرکب بر کسی گرم کردن به معنی تاختن بر کسی.
 معلوم دانستن به معنی کشف کردن و دریافتن.
 معلوم کردن از چیزی به معنی دریافتن خبری، فهمیدن.
 نگران بودن به معنی نگریستن و دیدن.
 واقع شدن به معنی ایستادن.
 - برخی افعال و جمله‌ها معنای کنایی و جنبه اصطلاحی دارد نظیر دهید که در حین جنگ به کار می‌رود و یعنی حمله کنید.

حاضر وقت بودن یعنی هوشیار و مواظب بودن.^۱
 بگرد تا بگردیم که در جنگ به حریف گفته می‌شود.
 دست درست که گونه‌ای تشکر کردن است و امروزه در میان طبقه لات و جاهل هنوز متداول است.

بنده باشم که در مقام اطاعت و تواضع گفته می‌شود.
 - مانند دیگر قصه‌های نقالی حرف «که» کاربرد خاصی در نقل جمله‌ها و وصف صحنه‌ها دارد:

«چون قدم پیش نهادند تا پیش روند که در این دم دانک عیار رسید.» (گ ۲۲ ب).
 - «گویا» به جای «آیا» در جمله‌های پرسشی به کار می‌رود: «ای خاقان گویا خورشید چهر به چه طالع از مادر در وجود درآمده بود که قرار و آرامی ندارد.» (گ ۲۹۹ ب؛ نیز - گ ۱۳ ب).
 - در مواردی بسیار «با» به جای «به» به کار رفته است:
 «بهزاد مردم شهر را طلب کرد سفارش قاپور را با ایشان کرد.» (گ ۷۹ الف).

۱. این که امروزه در لهجه یزدی به جای «مواظب باش» می‌گویند: «هادر باش» ظاهراً تغییر یافته همین تعبیر است.

«عینه با آشوب گفته بود.» (گ ۲۱۰ الف).

«جمله با باد رفتار انعام کردند.» (گ ۵۲ الف).

«آن‌گاه بادورازیار بپردازیم.» (گ ۱۵۳ ب).

«گاه «او» به جای «آن» به کار رفته است: «یک چوبه تیر دیگر مانده بود، آن تیر هفتم بود او را در کمان پیوست.» (گ ۱۷۲ الف؛ نیز ← ۵ ب).

«تعبیرهای «درحال» و «درساعت» برای بیان فور و تعجیل بسیار به کار رفته است.

«واژه‌های «عظیم» به جای بسیار و «به‌غایت» به جای فراوان و بسیار، مکرراً در متن دیده می‌شود.

«به علامت تمام به معنی با درد و رنج و شکنجه بسیار کاربرد قابل توجه دارد. این تعبیر در سَمک عیار هم آمده است.

«تعبیر «از گرد راه» برای بیان عجله و به معنی «به محض رسیدن» به کار رفته است مثال:

«سپاه ایران در رسیدند... از گرد راه جنگ می‌پیوستند.» (گ ۱۰۷ الف).

«حالیاً» به معنی اکنون و حالا در متن کاربرد بسیار دارد.

«سر» در شماردن افراد (مثلاً امیران) به کار می‌رود.

«دانگ»، واحد برای زمان و اوقات شب و روز است.

«حمله واحد برای نیزه زدن است.

«سَرین در برابر پایین به معنای بالای سر آمده است: «خلق شهر بر سرینش نشسته بودند.» (گ

۷۱ ب).

«شیب به معنی زیر بسیار به کار رفته است: «عیاران از شیب تخت بیرون آمدند و مرا گرفتند.»

(گ ۱۴۶ الف).

«مهریار وزیر از شیب دار برفت.» (گ ۴۸ ب).

«این نامها و صفتها نیز در فیروزشاهنامه کاربرد قابل توجهی دارد:

انگشترین به جای انگشتری.

جعهده به جای جاده.

خون گرفته به معنی اجل رسیده.

سر یلمان تیغ به معنی تیزی ضرب شمشیر.

سیاه قیطاس نام نوعی اسب و یا صفت برای اسب. (شاید هم اسب سیاه قیطاس اضافه

تشبیهی باشد). این تعبیر در مجلّذات تصحیح مرحوم صفا هم به کار رفته است. یادآوری می‌شود

که در قِصّه حسین کرد شبستری نام اسب حسین کرد نیز قراقیطاس بود.

صورت حال به معنی ماجرا، شرح ماوقع.
عجب به جای عجیب.

غلبه به معنی شلوغ و انبوه بویژه انبوه مردم. این واژه در اسکندرنامه هم آمده است.
فرزانه در معنی شجاع، دلیر و جنگاور.

نعمت به معنی خوراک و غذا.

وجود به معنی کس: «کلکال در انتظار که دو وجود خود را بر مثال ترکان برآراسته رسیدند.»
(گ ۱۳۳ الف).

استاد پیش از نقل شعرها به جای گوینده شعر هم چنان که در هفت لشکر (طومار جامع نقالان)
نیز مکرراً به کار رفته است.

همّت با همان مفهوم عرفانی آن به معنی نیروی معنوی که از افراد مقدّس صادر می شود و
کسب اراده قوی از باطن کسی، در این متن بارها به کار رفته است:

«بهباز پیش فیروزشاه آمد و گفت ای شاهزاده همّتی با من دار که در بیشه خواهم رفت.»
(گ ۱۲۱ ب).

«اما باید که این سخن با کسی نگویی و ما را به همّت یاری دهید که این کار به اقبال تو خواهیم
کرد.» (گ ۹۵ الف).

۲) صناعات ادبی

فیروزشاهنامه را باید متنی حماسی محسوب کرد که به اقتضای حماسه بودن صنعت مبالغه و اغراق
در آن فراوان است این اغراقها بیشتر در شمارشها است مثلاً هزار سرهنگ در خانه اخی سعدان
می روند و ده هزار نفر به دنبال او و یارانش در کوچه راه می افتند (گ ۶۴ الف). یا بیست هزار
کس به یک بار به پیلتن حمله می کنند (گ ۴۰ ب).

- تشبیهات در فیروزشاهنامه بسیار متنوع است. بیشتر آنها حسی است و خاصّه در وصف
صبح و نیز وصف مرکب پهلوانان به تفصیل به کار رفته است. برای نمونه در وصف صبح
آمده است:

«در آن شب هر دو سپاه در کارسازی حرب بودند تا وقتی که باز سفید سحر پرنزان پیدا شد و
ستارگان ثوابت را چون ارزن از این صحن فلک برجیدن گرفت، و خورشید جمشید خرامان
خرامان در مرغزار عالم درآمد و عالم را به نور خود منور گردانید.» (گ ۵۳ ب).

«شهباز گردون در فضای آسمان در پرواز آمد و بوم شب در کنج آسمان بگریخت و عالم
روشن و نورانی شد.» (گ ۱۸۳ الف؛ برای برخی نمونه های دیگر ← گ ۱۷۴ ب، ۱۷۸ الف).

و در وصف اسب ملک بهمن آمده است:

«برانگیخت آن مرکب بادرفتار کوه‌هنجار دریاگذار آهو تک آهن‌رگ کوچک‌سر و شیربر و جوزاژم سپرشم ماه‌پیشانی چو ابر نیسانی چون دریا در جوش چون پلنگ در خروش...» (گ ۲۱۹ ب؛ نیز - گ ۱۱ الف).

- از تشبیه‌هایی که در این متن بسیار به کار رفته است تشبیه پهلوان ایرانی به شتر مست (گ ۴۰ الف). یا به شیر است (مثلاً گ ۴۰ الف، ۴۳ ب، ۹۴ الف، ۱۲۶ الف) و این‌که ایرانیان چون به سپاه دشمنان حمله می‌کنند مانند آن است که شیری به گله‌گوسفند حمله کرده و گوسفندان را متواری نموده است (مثلاً گ ۵۰ ب، ۵۶ ب، ۲۴۸ ب). هم‌چنین برای وصف شکستن سپاه یا هر چیز دیگری از تشبیه «مانند کرباس دریده شدن» استفاده شده است (مثلاً گ ۴۰ الف، گ ۲۶۳ الف).

- برای محاصره کردن کسی آمده است که او را چون حلقه‌انگشترین در میان گرفتند (مثلاً گ ۱۴۲ الف، ۲۴۸ الف، ۲۶۸ الف).

- برای ترسیدن بیشتر تشبیه «چون بید لرزیدن» به کار رفته است (مثلاً گ ۱۶ الف، ۴۳ ب، ۹۹ الف).

- تشبیه «چون خیار به دو نیم کردن» که در قصه‌های دیگر نیز بسیار ذکر شده، در این کتاب هم فراوان به کار رفته است (مثلاً گ ۲۶ الف، ۵۶ ب، ۱۵۲ الف، ۲۰۸ الف).

- در وصف این‌که در میدان جنگ کشته‌ها بر زمین می‌افتند تشبیه «مانند برگ خزان بر زمین فروریختن» بسیار به کار بسته شده است (مثلاً گ ۵۳ الف، ۲۲۸ ب).

- تشبیه سر به گوی (گ ۱۵ الف)، انسان به آفتاب (مثلاً گ ۵۶ ب، ۱۸۶ ب)، خورشید به گل سرخ (گ ۱۸۶ ب) و تیغ به الماس (گ ۵۶ ب) یا به قطره آب (گ ۱۳ الف) از دیگر تشبیه‌های قابل ذکر در این کتاب است.

- برخی از نمونه‌های تشبیه‌های بلیغ یا اضافه‌های تشبیهی در این متن عبارت است از: ابر بلا، سایبان اجل، طناب عمر، مقراض قضا، باد فتح و ظفر.

- سجع پرکاربردترین صنعت لفظی در کتاب حاضر است که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود:

«خواجه لیان گریان و نالان با دل بریان در آن دشت و بیابان می‌رفت.» (گ ۱۷۰ الف).

«سر و دست و پای در آن مرغزار چون برگ رزان در خزان ریزان شده بود.» (گ ۵۰ ب).

بسیاری از سجعها در معرّفی قهرمانان به کار رفته است:

«آن شاهزاده ایران و توران و آن رستم زمانه و آن شجاع فرزانه تیغ برکشید.» (گ ۱۷۲ ب).

«آن مبارز روزگار در آن شب تار به کین آن غدار سمار به توفیق ملک جبار مرکب براند.»

(گ ۲۷۵ الف).

- از کنایه‌هایی که در این متن بسیار به کار رفته است «عقل از سر کسی به در رفتن» برای بیان نهایت تحقیر است و یک نمونه ارسال مثل این است که: «بزرگان راست گفته‌اند که چهل سیاه را عقل خروسی نباشد.» (گ ۲۴۸ ب).

۳) موضوعات و مضامین

فیروزشاه‌نامه در شرح جهانگیری و جنگهای فیروزشاه پسر داراب و برادر دارای داریان است. در مجلد حاضر بخشی بسیار از قصه درباره دل‌وریهای ملک بهمن پسر فیروزشاه و ماجرای دلدادگی او به خورشیدچهر دختر شکمون‌خان است. این کتاب را باید از حماسه‌های مردمی محسوب کرد و در سراسر آن سخن از جنگ ایرانیان با اقوام دیگر نظیر ترکان و چینیان و هندوان است. به اقتضای این جنگها رجز و رجزخوانی یکی از مضامین پرتکرار در کتاب است (مثلاً ← گ ۳۸ ب، ۴۰ ب، ۴۹ الف، ۱۰۱ ب).

فضای قصه، فضای دوران باستان و ایران پیش از اسلام است. با این حال در متون زردشتی و بخش افسانه‌ای تاریخ ایران باستان هیچ سخنی از فیروزشاه پسر داراب نیست. نمی‌دانیم که آیا این قصه در ایران باستان هم رواج داشته است یا صرفاً در دوره اسلامی ساخته و پرداخته شده است. برخی از نامهای هندی متن حاضر نظیر «باسیدو» که باید تحریف‌شده «باسدیو» باشد^۱ و «کودیس» که در سندبادنامه به صورت «کور دیس»، پادشاه اقلیم هندوستان، دانسته شده است،^۲ نشان از کهنگی روایت دارد اما شواهدی بسیار نیز تأثیر و نفوذ فرهنگ اسلامی را در این متن نشان می‌دهد. مثلاً نعوذ بالله در هر سه مجلد کتاب فراوان ذکر شده است و یا ملک بهمن برای فراخواندن به طعام می‌گوید بسم الله و صبحگاهان نماز صبح به جای می‌آورد (گ ۲۰۶ ب). بهزاد، پهلوان ایرانی، هنگامی که متعجب می‌شود می‌گوید الله اکبر (گ ۱۲۳ الف) و یا در جایی از متن مثل عربی «الصبر مفتاح الفرج» (گ ۱۲۷ ب) و «کن فیکون» که سخن قرآن است (گ ۲۸۶ الف) به کار رفته است.

در این متن ایرانیان یزدان پرستند که گاه از یزدان پرستی به «مسلمانی» نیز تعبیر شده است، و دشمنان آنان کافر، بت پرست و آتش پرستند (← گ ۴۳ ب، ۱۸۹ الف، ۱۹۰ الف).

قهرمانان اصلی کتاب، فیروزشاه و پسرش ملک بهمن، فرخنده و صاحب قرانند و برای همین همیشه پیروزمند و کامیابند (← گ ۲۰۸ ب - ۲۰۹ الف، ۲۲۷ ب).

۱. یادداشت‌های ایرج افشار در پیوستهای اسکندرنامه، به کوشش ایرج افشار، تهران، نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۶۳۹-۶۴۰.

۲. ظهیر سمرقندی، محمد بن علی: سندبادنامه، به اهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش، استانبول، چاپخانه وزارت معارف، ۱۹۴۸ میلادی، ص ۳۱.

فقط یک بار چون فیروزشاه خبر فتح شهر سمعاد را می شنود و دچار نخوت و تکبر می شود، دولت از او برمی گردد و ندانسته از دست لندیور زهر می خورد و بیماری می شود (گ ۲۰۲). ظاهراً صاحب قرانی در این قصه جایگزین داشتن فرّه ایزدی شده است و ماجرای نخوت فیروزشاه یادآور تکبر ورزیدن جمشید و دور شدن فرّ یزدان از اوست.^۱

شاه و شاهزاده در فیروزشاهنامه خجستگی و قداستی خاص دارند و از این روست که پهلوانان از باطن آنان همت می طلبند و به اقبال آنان به میدان نبرد می روند (مثلاً گ ۲۷ ب، ۵۴ ب، ۵۷ الف، ۶۰ الف). این موضوع در سمک عیار نیز مذکور است:

«سمک عیار گفت ای استاد، به همت تو و به اقبال شاهزاده عقل داده است مرا که آنچه گویم بتوانم.»^۲

«سمک عیار گفت ای شاهزاده، بنده را دستوری ده... آن گاه به اقبال تو مه پری را اگر بر اوج فلک است تا تحت زمین، سمک او را به دست آورد.»^۳

در کنار شاهزادگان و پهلوانان، عیاران حضور دارند که به آنان مدد می رسانند. برای پهلوانان و عیاران آنچه بسیار اهمیت دارد بلندآوازی و به مردی یا عیاری نام داشتن است (مثلاً گ ۴۳ الف، ۱۴۵ ب، ۱۶۸ الف).

یکی از موضوعات مکرر در این کتاب وصف شگردهای عیاری و طزاریهای عیاریست. است نظیر نقب زدن که به صورت نقم زدن هم آمده است، صورت مبدل کردن و داروی بیهوشی به حریفان خوردن. نمونه جالب شگردهای عیاران را در ماجرای که فرامرز جزّاح ایرانیان را از زندان چینیان رها می سازد می توان دید.

ایرانیان در این کتاب به مروت و فتوت مشهورند (گ ۶۹ الف، ۲۳۰ الف). کتاب حاضر یکی از منابع مطالعه درباره فتوت یا جوانمردی خواهد بود. اخی سعدان در این قصه نمونه یک جوانمرد است که هرگز دروغ نمی گوید و با این که دو فرزندش را می کشند هرگز راز فیروزشاه را فاش نمی کند و مأوای او را نشان نمی دهد (گ ۶۵ الف - ۶۶ الف). با این حال چون جوانمرد است قاتل فرزندان خود را می بخشد (گ ۱۱۰ ب). پردازنده این کتاب ستایشگر آیین جوانمردی است و هم چنین مخاطبان خود را به پاسداری از مرز و بوم ایران زمین و پاسداشت فرهنگ اصیل ایرانی که آمیخته به آزادگی و رادمردی است تشویق می نماید. بزرگداشت ایران زمین همانند شاهنامه در این متن نمودار است چنانکه پردازنده کتاب ابیاتی از اسرارنامه عطار

۱. - فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ.

۲. سمک عیار، ج ۱، چاپ آگاه، ص ۱۵۶.

اسلامی، ۱۳۸۷ ش، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۱۶۷.

را به عنوان وصیت فیروزشاه به مهریار وزیر نقل کرده و در بیت آخر واژه «ایران» را به «ایران» تغییر داده است:

گرامسی دار ایران کهن را که در پیری بدانی این سخن را^۱ (گ ۱۲۵ ب)
یکی از جمله‌هایی که در این کتاب، خاصه در دو مجلد پیشین آن، تکرار می‌شود این است که: «خواندیم در حضور جوانمردان.» جمله یادشده می‌تواند دلالت باشد بر این که قصه‌خوانان، فیروزشاه‌نامه را برای اهل فتوت می‌خوانده‌اند. این هم که در قرن نهم، حسین واعظ کاشفی بخشی از فتوت‌نامه سلطانی را به قصه‌خوانان و افسانه‌پردازان اختصاص داده است،^۲ ارتباط آنان را با آیین فتوت تأیید می‌کند.

به هر حال، فیروزشاه‌نامه تنها برای سرگرمی و لذت مخاطبان پرداخته نشده است و پردازنده آن تعلیم جوانمردی و خصلتهای نیک را نیز در نظر داشته است.

چند اشاره

برخی از ابیاتی که در این کتاب آمده است مطابقت دارد با همان مضامینی که به نثر پیشتر از آن ابیات یا پس از آنها ذکر شده است. این دست از شعرها که سراینده آنها معلوم نیست، و برخی از آنها بسیار سست است، به نظر می‌رسد سروده پردازنده کتاب باشد که ظاهراً همان محمود دفترخوان است.

فیروزشاه‌نامه از لحاظ این که شرح جهانگیری فیروزشاه پسر داراب اول و برادر داراب دوم است به اسکندرنامه می‌ماند با این تفاوت که در اسکندرنامه، اسکندر که غیرایرانی بود به پسر داراب اول و برادر داراب دوم تبدیل شده است.

به نظر این جانب زبان فیروزشاه‌نامه به زبان سمک عیار بیش از هر کتابی شباهت دارد و همان‌گونه که استاد معظم، جناب آقای دکتر محمدامین ریاحی تعبیرات مشترک و مشابه فراوانی را میان سمک عیار و شعر حافظ یافته‌اند،^۳ به نظر می‌رسد واژگان و تعبیرات مشابه میان فیروزشاه‌نامه و شعر حافظ نیز قابل بررسی است.

این کتاب از افتخارات و پیرومندی ایرانیان در دوران باستان سخن می‌گوید و در این موضوع ظاهراً متأثر از شاهنامه فردوسی است هم‌چنان که در جابه‌جای کتاب اشعار شاهنامه را نیز

۱. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد: اسرارنامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶ ش، ص ۲۲۲-۲۲۳. این نکته را استاد دکتر شفیعی کدکنی پس از چاپ نخست متذکر شدند. با سپاس از ایشان.

۲. فتوت‌نامه سلطانی، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ش، ص ۳۰۳-۳۰۵.

۳. ریاحی، محمدامین: گلگشت، تهران، علمی، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۵۷-۱۶۶.

نقل کرده است و اصولاً همان حسّ ایران دوستی و بزرگداشتِ فرهنگ ایرانی را که شاهنامه‌القاء می‌کند، فیروزشاهنامه هم با لحنی حماسی به مخاطبان خود می‌آموزد. با توجه به این‌که فیروزشاهنامه پس از حمله مغول به ایران و در عهد تیموریان پرداخته و تألیف شده است، می‌توان دریافت که پردازنده آن چه خدمت شایسته‌ای به فرهنگ ایرانی کرده است. مطالعه تاریخ پرفراز و نشیب مردم ایران نتیجه می‌دهد که هرگاه اقوام بیگانه بر این کشور تسلط یافته‌اند و یا به گونه‌ای مردم ایران تحقیر شده‌اند، یادکرد از دوران باستان ایران و روزگاران فخر و شکوه ایرانیان باستان در میان مردم ایران رواج یافته است.

تحقیقات و تألیفات درباره فیروزشاهنامه

هنگامی که در سال ۱۳۳۹ ش. نخستین مجلد فیروزشاهنامه به تصحیح شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا با عنوان داراب‌نامه منتشر شد، همزمان مرحوم دکتر محمدجعفر محبوب و مرحوم استاد محمد پروین گنابادی هر یک مقاله‌ای را در معرفی آن به چاپ رساندند. بخش نخست مقاله دکتر محبوب زودتر در فروردین ۱۳۴۰ در راهنمای کتاب و بخش دوم آن در اردیبهشت ۱۳۴۰ در همان مجله به چاپ رسید و مقاله مرحوم استاد پروین گنابادی در اردیبهشت ۱۳۴۰ در مجله سخن منتشر شد.

محبوب در مقاله خود پاره‌ای از مطالب مجلد نخست داراب‌نامه بیغمی را نقل کرده و براساس اشتباه دکتر صفا او نیز پنداشته است که فیروزشاه در این کتاب جایگزین دارای دارایان یا همان داراب دوم شده است (ص ۴۴-۴۵) در صورتی که متن حاضر نشان می‌دهد که فیروزشاه برادر داراب دوم است. او در بخش دوم مقاله خود برخی از اشتباهات دکتر صفا را در تصحیح مجلد اول متذکر شده است (ص ۱۵۳-۱۵۴).

مرحوم پروین گنابادی خلاصه‌ای از مجلد اول را با قلم توانای خود برای خوانندگان بیان کرده و به نحوه پردازش قصه و صحنه‌آرایی‌های پردازنده قصه توجه نموده است و برخی از ویژگی‌های زبانی داراب‌نامه بیغمی (فیروزشاهنامه) را متذکر گردیده است (ص ۱۰۲-۱۰۷). او درباره فیروزشاهنامه و سمک عیار گفته است که:

«... دو کتاب مزبور آن‌گاه که همه مجلدهای آنها به چاپ رسد و در دسترس شیفتگان نثر فارسی قرار گیرد، از لحاظ داستانهای کهن ملی و قهرمانی و حماسی همان منزلتی را در نثر خواهند داشت که شاهنامه در نظم دارد.» (ص ۹۳).

با این حال شگفت‌انگیز است که از زمان تألیف مقاله استاد پروین گنابادی تا به امروز، تا آن‌جا که نگارنده می‌داند، هیچ یک از فرهیختگان ایرانی مطلبی را در اهمیت فیروزشاهنامه منتشر نکرده‌اند.

سالها بعد مرحوم محبوب بخشی کوتاه از متن حاضر، یعنی مجلد سوم فیروزشاهنامه، را تصحیح کرد و همراه با ترجمه بخشی از کتاب ریشه‌های تاریخی قصه پروپ^۱ درباره اژدها، به صورت یک مقاله با عنوان «اژدها کشتن ملک بهمن صاحب قران پسر فیروزشاه» در مجله ایران‌شناسی (سال سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۰ ش) به چاپ رساند. همان مقاله در کتاب ادبیات عامیانه ایران که مجموعه مقاله‌های مرحوم محبوب است نیز مندرج است (به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، نشر چشمه، ۱۳۸۲ ش، ص ۹۲۱ - ۹۵۰).

نزدیک به سی و چهار سال پیش دکتر ویلیام هنوی^۲، استاد بازنشسته دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا، دو مجلد داراب‌نامه بیغمی (فیروزشاهنامه) را تلخیص و به انگلیسی ترجمه کرد و به نام *Love and War* (عشق و جنگ، نیویورک، ۱۹۷۴ م.) منتشر نمود. هنوی هم‌چنین مقاله‌های «بیغمی» و «فیروزشاهنامه» را برای دانشنامه ایرانیکا تألیف کرده است.

امروزه که دانشنامه‌نگاری در ایران رواج یافته است لابد مقاله‌هایی درباره داراب‌نامه بیغمی یا فیروزشاهنامه در دانشنامه‌های ایران به چاپ خواهد رسید. تا آن جا که می‌دانم دکتر محمود امیدسالار مقاله «داراب‌نامه» (شامل داراب‌نامه طرسوسی و داراب‌نامه بیغمی) را برای دانشنامه جهان اسلام تألیف کرده است که در آینده به چاپ خواهد رسید. دکتر علی بلوکباشی نیز مقاله‌ای را درباره داراب‌نامه بیغمی (فیروزشاهنامه) در ارج‌نامه دکتر ذبیح‌الله صفا (به کوشش آقای سیدعلی آل داوود، نشر میراث مکتوب) به چاپ خواهد رساند.

این مقدمه را با سپاسگزاری از همه کسانی که در طبع و نشر کتاب حاضر به گونه‌ای همکاری داشته‌اند به پایان می‌برم:

از دوست گرانقدر و استاد دانشمند، جناب آقای ایرج افشار که شرف همکاری با خویش را در تصحیح و نشر این گونه متون داستانی به بنده بخشید، و مقدمه را مطالعه و اصلاح فرمود و نکات ارزنده‌ای را یادآوری نمود، بسیار سپاسگزارم. از زمانهای گذشته که بسیار جوان بودم و برای آینده مقاله می‌نوشتم، تا امروز که قریب به بیست سال دوستی ما دوام یافته است و برای ثمره همکاریهای بیشتر به آینده امید بسته‌ایم، همواره رهین بزرگ‌منشی و محبت‌های او بوده‌ام. به قول خواجه شیراز:

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
از همسر فاضل و عزیزم، سحر فضل‌اللّٰهی، که در طی مراحل سنگین تصحیح متون و

1. Vladimir Ja. Propp.

2. William L. Hanaway

تحقیقات ادبی صبورانه با این جانب همراهی کرده است و در حین تألیف مقدمه حاضر، هنگامی که از بیماری و فرط خستگی توان نوشتن را نداشتم، او مهربانانه قلم به دست گرفت و مطالب را گفتم و او نوشت، نهایت سپاس را دارم.

از بانوی بزرگوار سرکار خانم سهیلا بابایی و همکارشان بانو صدیقه شایسته شیران که با مهارت این کتاب را از روی عکس نسخه خطی کتابخانه دانشگاه اویسالا به صورت چاپی درآورده‌اند و برای طبع آن زحمات بسیاری را تحمل فرموده‌اند، سپاسگزارم. از دوست دانشمند، جناب دکتر محمود امیدسالار که از سر لطف یک‌بار مقدمه حاضر را مطالعه فرمود سپاس دارم.

از دوست جوان و فاضلم، آقای پژمان فیروزبخش که به یاری رایانه هرچه را خواسته‌ام، برای بنده جست و سرایندگان اشعار متن حاضر را به توسط نرم‌افزار و رایانه معلوم کرد و هم‌چنین برخی از خطاهای ما را در تصحیح شعرهای متن اصلاح نمود، کمال سپاس را دارم. انجام سخنم حمد و ستایش پروردگار مهربان، حضرت حقّ - عزّوجلّ - است که به این بنده ضعیف و کوچک خود توفیق خدمت کردن به زبان و ادبیات فارسی و در واقع توفیق خدمتگزاری مردم ایران را عطا فرمود - که سعدی عزیز و خردمند گفت: طریقت به جز خدمت خلق نیست.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه اُنیب

مهران افشاری

تهران، شهریور - آبان ۱۳۸۷

تجدید نظر در شهریور ۱۴۰۲

پس آورد

تو منیژه من بیژن، مرگ و چاه و خندیدن
نقش قهرمان دیدن در ردای نقالی
خسرو احتشامی هونه گانی

هم‌آواز ارجمند - مهران افشاری - در مقدمه چهره‌گشای خود از این متن کهن بُن داستانی پرده برداشته و خصوصیات اساسی، داستانی، ادبی و زیبایی فیروزشاه‌نامه را به روشنی و گویایی برگرفته و دست‌مرا باز گذاشته است که اشاراتی درباره ضوابط نسخه‌شناسی و احیاناً نکته‌های دیگر را دنبال کنم. با این‌که به هنگام نگارش این سطور (در ینگی دنیا) دستم از نسخه کوتاه است به یاری یادداشتهای کوتاهی که از دوبر خواندن متن برای غلط‌گیری و تطبیق با نسخه فراهم شد این نوشته به دنبال پیش‌گفتار سخن‌شناسانه ایشان به چاپ می‌رسد.

کتابخانه دانشگاه اوپسالا (سوئد) دارنده این نسخه است و هنوز نسخه دیگری از آن شناسایی نشده است (در فهرستهای انتشار یافته). در سال ۱۳۴۰ که به قصد آگاهی یافتن از کوششهای ایران‌شناسی ممالک اسکاندیناوی به اوپسالا رفته بودم و نسخه‌های خطی آن‌جا را می‌دیدم^۱ با آن نسخه به شماره ۵۵۵ آشنا شدم و چون به ایران بازگشتم شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا را که در آن هنگام به چاپ داراب‌نامه بیغمی پرداخته بود از بودن سومین جلد داراب‌نامه آگاه کردم. ایشان آن نکته را در صفحه ۷۵۸ جلد دوم (تهران، ۱۳۴۱) یادآوری کرد و پس از آن میکروفیلم آن برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آورده شد و شادروان محمدتقی دانش‌پژوه در جلد اول فهرست میکروفیلمهای آن کتابخانه^۲ متذکر به آن شد. ولی دکتر صفا شوربخانه

۱. براساس فهرستی که زتراشتین (Zettertéen) برای آن‌جا نوشت (نسخه‌های عربی و فارسی و ترکی) به نام:

Die arabischen, persischen und türkischen Handschriften der Universitätsbibliothek zu Uppsala, Uppsala, 1930 - 1935.

۲. فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ۱۳۴۸، ص ۸۲ (شماره فیلم ۱۷۱۱).

فرصتی نیافت که به دنبال نشر آن برآید.

سالها گذشت تا روزگار، دل‌بسته دیگری را - مهران افشاری - در زمینه ادبیات داستانی و قهرمانی به میدان ادبی و متن‌شناختی گامزن ساخت. پس از این‌که به همکاری او داستان حسین کرد شبستری به چاپ رسید پیشنهاد کردم تا فیروزشاه‌نامه را به چاپ برسانیم. در هشتم خرداد ۱۳۸۶ مبارک فالی زدیدم و دست به کار شدیم و براساس عکسی که به لطف بانوان گرمی سوسن اصیلی و فریبا افکاری، کتابداران دانای کتابخانه مرکزی، به دستمان رسید دوبار نسخه خوانی شد و با آوردن بعضی یادداشتهای توضیحی در پاورقی صفحات، و بار دیگری تطبیق میان ورقهای غلط‌گیری شده و گرد آوردن فهرستهای کارآمد متن‌گشا متن را به سرانجامی رسانیدیم که درین صورت چاپی عرضه شده است.

به هنگام خواندن متن روشن شد که در موارد زیادی کاتب عنوانهای مذکور در نسخه اساس را نیاورده ولی جای آنها را سفید گذارده بوده است تا خود یا عنوان‌نویس آن عبارات را به قلم دیگر یا به رنگ دیگر بنویسد. و البته مواردی هست که مطلب به سبب رنگی بودن عنوانها در عکس نیامده است. به همین مناسبت مشکل خویش بر دوست دانشمند داریوش کارگر، مدرّس و محقق در شعبه زبان‌شناسی دانشگاه اویسالا بردم. ایشان از سر لطف و البته به دقت درخور آفرین موارد سفیدمانده و موارد تاریک‌شده در عکس را یک به یک درنویس فرمود و فرستاد. جز آن، جای مجالس تصویر بدرنگ نسخه را که از داشتن صفحه‌شمار عاری است برایمان برنوشت و سختیها را بر ما آسان ساخت.

چون شایسته‌تر آن است که یادداشتهای داریوش کارگر همان‌طور که برایمان فرستاده است به چاپ برسد در صفحه‌های بعد منفرداً آورده می‌شود.

ضوابط نسخه‌شناسی

اندازه برونی (قطع) نسخه $۲۱ \times ۳۲/۵$ سانتی‌متر و اندازه نوشته‌ها حدود ۲۷×۱۶ سانتی‌متر است.

در هر صفحه معمولاً ۲۲ سطر نوشته شده است، مگر صفحاتی که در آنها عنوان یا توضیح نوشته شده باشد. خط کاتب نستعلیق و عبارت پایانی چنین است:

«تمام شد دفتر سیوم به ید حقیر فقیر کمترین خلق الله مصطفی قزوینی فی یوم چهارشنبه آخر سال دو روز به تحویل حمل مانده به تاریخ پانزدهم جمادی الاول فی سنه هزار دویست یک من هجرة نبویه، سنه ۱۲۰۱.»

جملات کاتب میان برگ ۲۲۸ الف نشان می‌دهد که کتاب را برای شاهزاده‌ای نوشته و از او انعام طلب کرده است.

علائم و نشانه‌ها در این نسخه محدود و معدود است:

نسخه برگ شماری شده است مگر در برگهایی که تصویر در آنها رسم شده است. تصویرها شاید مدتی چند پس از کتابت کشیده شده باشد. پایان برگ رو را با الف و برگ پشت را با ب درون [] مشخص کرده‌ایم. صفحات دارای جدول و رکابه است.

طبعاً رسم کاتب به مانند روش نسخه‌های منثور یکسره‌نویسی است. حتی ابیاتی هم که در متن هست به روال نثری فاصله‌ای کتابت شده است. اما درین چاپ کوشیده شد مطالب بند بند شوند و هر بند در جای مناسب خود به سر سطر درآید و مخصوصاً گفت و شنودها در همه جا به مرسوم اکنون استقلال عبارتی داشته باشند تا خواننده به آسانی و روشنی داستان را دنبال کند. چون نسخه تبویب و فصل‌بندی نشده است و نسخه خطی مجلّدات اول و دوم چاپ شادروان دکتر صفا نیز به همین‌گونه بوده است - هرچند که او کتاب را تبویب کرده و عنوانهایی را برای فصلها بر ساخته است - ما همان روال یکسره بودن داستان را حفظ کرده‌ایم و فقط عباراتی را که مربوط به تغییر موضوع داستان است میان سطرها با حروف کج و سیاه مشخص ساخته‌ایم و علاوه بر آن در بالای صفحه‌های فرد کتاب موضوع هر صفحه را با عنوان‌های کوتاه نشان داده‌ایم.

برافزوده‌ها

- در صفحه اول نسخه حسابهایی به خط سیاق آمده است.

- در حاشیه دست راست نخستین صفحه متن که قصه آغاز می‌شود، بخشی از مطالب که ظاهراً مربوط به مجلد پیشین کتاب بوده، آمده است. اما در میکروفیلم و عکس نسخه خوانا نیست.

- در برگهای ۲۵ الف، ۱۲۸ ب و ۱۲۹ الف نقش مهرهایی هست که در عکس واضح نیست.

- در حاشیه برگ ۳۶ ب این جمله‌ها به خطی دیگر نوشته شده است:

«در ساعت سعد در نیم‌روز دوشنبه بیست [و] هشتم شهر رجب‌المرجّب در قهوه‌خانه در خدمت مخدوم مطاع آقامیرزاجان به آواز حزین و بانگ چنگ [و] چغانه و (در این جا در بریدگی ورق چند کلمه از بین رفته است). این نیم ورق نوشته شد و قهوه‌خانه بسیار گرم بود (در این جا بریدگی ورق عباراتی را از بین برده است) رخ آن زیبا پسر که در مقابل روی آقامیرزاجان دست (بریدگی ورق) بر سینه ایستاده بود اما آقامیرزاجان از شوق لقای او طار (= تار) زدن را زیاده بر زیاده می‌افزود. تبارک الله احسن الخالقین. سنه ۱۲۶۶ فی جیدها حبل من مسد.»

در حاشیه برگ ۷۸ الف این جمله‌ها به خطی دیگر، که بعضی از کلماتش خوانا نیست، آمده

است:

«از پنجشنبه تا در یوم شنبه^۱ جماد[ی] الاوولی باران می‌بارید و بسیاری خرابی هم رسانید. دیگر چه باید کنیم مصلحت... در کارست. فرمان مصلحت خواهم بنده آبرومند. امسال سالش ان‌شاءالله خوب است. ماشاءالله هم برف زیاد آید هم باران زیاد آمده است. الله اکبر الله اکبر الله اکبر.»

نکته‌های حروفی و کلمه‌ای

کاتب خاستن و صیغ مختلف آن را به شکل خواستن (یک‌نواخت) می‌نویسد، اما در چاپ، موارد مربوط به خاستن همه جا به صورت درست آورده شد و ضرورتی بدان نبود که در پای صفحه بدانها اشاره شود. کاتب «فغان» را در همه موارد به قاف (فغان) نوشته. ناگزیر صورت صحیح آن در متن چاپی آورده شد. از این موارد غلط کتابتی ذرع (اندازه) است که به نادرستی «زرع» آمده، یا وظیفه که با «ضاد» نوشته شده است. در یک مورد هم «تون» را به شکل طون آورده است. از همین زمره است خواتون به جای خاتون و گذاردن در معنی گزاردن. روی هم رفته کاتبی مضبوط‌نویس است و مسامحات و اغلاط املائی کم دارد.

از موارد دیگری که تصرف در ضبط او شد حذف «ه» از میان کلماتی مانند شاهزادگان برادرزادگان یا اندکی است. او به صورت شاهزاده‌گان، برادرزاده‌گان، انده‌کی می‌نویسد. نیز دو کلمه چه و چو که جای جای نابه‌جا آمده است، به سیاق عبارت و معنی مقام به صورت درست به ضبط درآمد.

اما دوگانه‌نویسیهای دیگر کاتب مانند خُورد (= خُرد)، دوشمن (= دشمن)، نقم (= نقب)، سراندیب (= سرندیب)، کرمان‌شاه (کرمانشاه)، هند (= هندو - هندی) بر جای گذاشته شد، همان‌طور که هچده (= هجده = هیجده)، هشصد (= هشتصد)، هفصد (= هفتصد) هر جا که بود برجای مانده است.

کلمه ناپدید را نابدید می‌نویسد و چون نابدید هم دارای معنی است برجای گذاردیم ولی در پاورقی به ناشناختی آن اشاره کرده‌ایم، تا مگر کسی مددی برساند.

نام برخی از شخصیتها را به دو صورت و گاه چند گونه نوشته است که ما در هر مورد همان صورتی را که او نوشته است، حفظ کرده‌ایم.

اصولاً رسم حروف نزد این کاتب دور از اصول کتابتی نیست که امروزه معتادست. متن چاپی دوبار با نسخه عکسی به مطابقت در آمد. مهران افشاری متن خوان بود و غلط‌یابی حروف چینی بر عهده من. حاشیه‌ها نشان‌دهنده روشی است که برای گویایی متن چه کرده‌ایم.

۱. کذا، تاریخ ندارد.

چه را نپذیرفته‌ایم و چه را درست دانسته‌ایم. همان‌طور که گفته شد هر جا صورت ناسنجیده‌ای یافتیم آن را در متن به اصلاح درآوردیم و البته ضبط نادرست را در پاورقی نشان داده‌ایم. نیز در مواردی که کلماتی را از قلم کاتب فروافتاده دیدیم به سیاق عبارت میان [] برافزودیم.



فضای جغرافیایی داستان به‌طور کلی سرزمین چین است و هندوستان و سرندیپ، و چند جا هم دربارهٔ ترکان. آنچه جای تعجب دارد و از نظر تاریخی شبهه‌انگیز می‌نماید، این است که چرا مؤلف چین و هند را از دشمنان ایران در شمار آورده است. شاید از این روی که نویسنده پابست به آن نیست که میان مسافتها و آمد و رفتها به تناسب مقدار فاصله توجه داشته باشد. آنچه برای او مطرح است مبارزطلبی و کارهای عیارانه کردن و با اقوام مشهور درآویختن است. او نام قراقرم (= قره قروم، بیابان میان دشت خاوران تا ماوراءالنهر) را که طبعاً افواهی شنیده بوده و می‌دانسته است که جایی هولناک است می‌آورد ولی مشخص است که ادنی آگاهی نسبت به وضع آن ناحیه نداشته است. نام قراقروم در تاریخ جهانگشای جوینی (ج ۱، ص ۳۹ - ۴۰، ۱۹۲) به صورت قراقروم آمده است.

یک‌جا که از «سلطان آذربایجان» یاد می‌کند تصوّر می‌رود منظورش مرتبتی پایین‌تر از شاه یا مالک است چیزی مانند اتابک‌نشین. (گ ۴۳ ب)

چون متن قصه‌پردازی است نویسنده در آوردن نامهای تاریخی ظاهراً مقید به آن نیست که آن فرد در متون دیگر به چه شکلی یاد می‌شده. به‌طور مثال چون «باسدیو» را شنیده بوده درین متن آن را به صورت باسیدو آورده است^۱ یا «لندیور» در ذهن کتابخوان ایرانی یادآور لندهور می‌تواند قرار بگیرد. مثال دیگر شاکمونی بودائی است که این داستان‌پرداز آن را به شکل شکمون نقل کرده است^۲.

از خصوصیات داستان‌پرداز، استفاده از گزافه‌آوری در عدهٔ سواران و هر چیز دیگر است. طبعاً برای گیرندگی سخن میان شنوندگان یا خوانندگان، یک کلاغ چهل کلاغ کردن اصل مهم و همگانی بوده است. از دیگر خصوصیات اندیشگی او استفاده از ناسزا (فحش) و شوخی و مزاح است که درین متن متعدّد دیده می‌شود.

جزئیات مربوط به جنگهای تن به تن، جنگهای سلطانی^۳، شبیخون زدن، طرز آرایش سپاه و

۱. نام باسدیو در زین‌الاکهار گردیزی (۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲ چاپ رحیم‌زاده ملک)، در اسکندرنامهٔ منثور (ص ۶۵ چاپ افشار)، و جامع‌التواریخ رشیدی (چاپ روشن، ص ۵۳) دیده می‌شود.

۲. جامع‌التواریخ (بخش هند) به تصحیح محمد روشن ص ۲ و منابع دیگر.

۳. جنگ سلطانی اصطلاحی واقعی بوده که در جنگها به کار می‌رفت از جمله - زبده‌التواریخ حافظ ابرو (۱: ۲۲۰)

نوع جامه‌های رزمی و خورد و خوراکهای ساده، از مباحثی است که برای تاریخ مدنی و اجتماعی فایده عمده دارد. به‌طور مثال درین متن کلمه «محرمات» که نوعی پارچه شعربافی بود به‌صورت محرمات دیده می‌شود. کلمه‌ای است که گویای شکل راه بودن پارچه می‌باشد. در شعر نجیب کاشانی آن را دیده‌ام. پس در قرن یازدهم هجری تداول استعمال آن مسلم است: بیم است در لباس ز رخت محرمات نهی از محرمات ز بس کرده آمران (ص ۵۵۷)

کاربرد کلمات در یک متن قصه‌ای و نقلی طبعاً حکایت‌گویی دارد از تداول آن‌گونه واژه‌ها میان عموم مردم تا آنچه در متون متین و جدی مرقوم می‌شده است. آقای مهران افشاری در مقدمه خود از آن‌گونه لغات شواهدی آورده‌اند و من هم طبق دریافت خود عده‌ای از آنها را درین جا می‌آورم که با مراجعه به فهرست لغات می‌توان جای آمدن آنها را یافت:

استادن (استاندن)	درباقی کردن
ایغای (سخن‌چینی)	دربایست
ایلچی‌گری	دستبرد ^۱
باک نبودن	دهید
بالاخانه	دیوان (بارگاه سلطنتی)
برانگیختن (بیرون زدن)	قطره آب (برای برندگی شمشیر) ^۲
بی‌خوابی	مادرگیر (به معنی مادرخوانده)
تنکه	لاله‌زار
جمله شدن (با هم شدن)	نَغَل (زُرف و عمیق)
چراغ برکردن ^۳	یلمان (ضرب و برق تیغ و شمشیر)

□

این سطور را با تشکر از آقای کیانیان و فرزندشان که چنین مجموعه‌ای را بنیاد نهاده‌اند و سپاسگزاری از هوشمندی و صبوری خانم سحر افشاری به پایان می‌برم از این رو که ایام زیادی را تا دیرشب به انتظار بازآمدن مهران افشاری با خود گذرانیده‌اند.

لوس آنجلس، سی‌ام مهر ماه ۱۳۸۷

ایرج افشار

۱. به معنی چشم زخم نیز در نامه سلطان محمد (هند) به ایلخان در ایران آمده است (بیاض تاج‌الدین وزیر، ص ۴۰۷)

۲. در اسکندرنامه تصحیح نگارنده نیز آمده است (به فهرست لغات و ترکیبات آن رجوع کنید).

۳. هنوز کلمه‌ای زنده است. هوشنگ ابتهاج (سایه) در بیتی آن را چه خوش به کار برده است:

یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی‌کند کسی به کوچه‌سار شب در سحر نمی‌زند

دو نامه و یادداشتهای داریوش کارگر*

سی ام سپتامبر ۲۰۰۷ - اوپسالا

۱

نخست آن که ، فهرست صفحات نقاشیها را، که در کجای کتاب قرار گرفته اند، خدمتتان می نویسم. اگر هم این کار ناشی از پرچانگی یا پُرچانگی نویسی من است، پوزشخواهتان هستم: نقاشیهای کتاب بیست و پنج پرده است، که با دو نقاشی رو و پشت جلد، در مجموع بیست و هفت نقاشی می شود که در این جاها قرار گرفته اند:

145a-144b	۱۵. بین برگهای	۱. روی جلد
157-156	" " ۱۶	۲. پشت جلد
171-170	" " ۱۷	۳. بین برگهای 2a-1b
173-172	" " ۱۸	۴. بین برگهای 6a-5b
189-188	" " ۱۹	۵. " " 8a-7b
209-207	" " ۲۰	۶. " " 44-43
212-211	" " ۲۱	۷. " " 74-73
240-239	" " ۲۲	۸. " " 84-83
276-275	" " ۲۳	۹. " " 88-87
290-289	" " ۲۴	۱۰. " " 115-114
296-295	" " ۲۵	۱۱. " " 117-116
302-301	" " ۲۶	۱۲. " " 124-123
۲۷. [نقاشی سر لوحه کتاب، در برگ 1b]		۱۳. " " 136-135
		۱۴. " " 140-139

* از آوردن عنوان و سخنان دوستانه و تعارفات خودداری شد(ایرج افشار).

همان‌طور که در نامهٔ قبلی نوشتیم، در صفحهٔ تویی جلد، و صفحهٔ پیش از پشت جلد نیز، دو نقاشی، شبیه یکدیگر، همانند گل‌های زنبقی که روی جلد‌های سوخت نقاشی می‌شد، وجود دارد که گویا با مداد شمعی یا گچی یا رنگی شبیه به آنها نقاشی شده است.

نقاشیهای کتاب، روی پارچه‌هایی نازک کشیده شده که نخست آستر خورده‌اند و بعد روی آنها نقاشی شده است. گمانم این است که نقاشیها روغنی باشد، چون صفحه‌های نقاشی، همه پشت زده‌اند.

فهرست جاهای خالی مانده در متن [که پیشتر تا برگ 100a خدمتتان نوشته بودم]:

[آنچه دستگیر این کوچک شده است این است که سبب خالی ماندن جاها در متن آن است که رونویس‌گر بر آن بوده که با قلم سرخ در این جاهای خالی چیزی بنویسد - از همانها که در برگ‌های دیگر نوشته است - اما، به احتمال، قلم سرخ در اختیار نداشته که این جاهای خالی را پر کند. چون تمامی برگهایی که در متن آنها جای خالی هست، جدول‌بندی - که با قلم سرخ و آبی صورت گرفته نشده‌اند! شاید هم سبب دیگری برای جاهای خالی متن باشد و این «دستگیرشدگی» من اشتباه باشد.]

۱۰	125b	سطر	101a	۴ سطر
۱۷	"	126b	۱۱	" 103b
۱	"	127b	*۴	" 104a
۱	"	128a	۱۱	" 104b
۱۲	"	128b	۶	" 105a
*۱۳	"	128b	۱۰	" 106a
*۱۳	"	129a	*۱	" 117b
۲۰	"	130a	۳	" 118a
۱۵	"	130b	۳	" 118b
۹	"	131a	۷	" 118b
*۷	"	133a	۱۰	" 119a
۶	"	135a	۴	" 121b
۹	پایان سطر ۸ و آغاز ۹	136a	۳	" 122a
۱۷	سطر	137a	*۱۷	" 122b
۱۹	"	137b	۱۵	" 123a
۱۹	"	140a	*۱۶	" 123a
۱۰	پایان ۹ و آغاز ۱۰	140b	۱۱	" 125a

۱۲ سطر 245a	۱۴۲ا پایان سطر ۹ و آغاز ۱۰
۱۹ " 245b	۷ سطر 144a
۱۴ " 246a	۸ " 144b
۱ " 246b	۳ " 171b
۸ " 247a	۷ " 225a
۶ " 248a	۱۴ " 225b
۸ " 248b	۳ " 226a
۱۳ " 249a	۴ " 226b
۱۳ " 249b	۱۰ " 227b
۱۷ " 250b	۹ " 228a
۹ " 251a	۷ " 228b
۱۸ " 253a	۱۵ " 229a
۱۲ " 253b	۶ " 229b
۱۲ " 254a	۴ " 231b
۱۶ " 255a	۱۹ " 232b
۸ " 255b	۱۵ " 233b
۴ " 257b	۱۰ " 234a
۲۱ [بعد از شعر سفید مانده]	۱۱ " 234b
۵ [بعد از شعر سفید مانده]	۱۷ " 235a
۱ " 259a	۱۳ " 235b
۸ " 259b	۲۳۶ب پایان سطر ۳ + آغاز ۴
۷ " 260a	۲۳۶ب پایان سطر ۱۱ + آغاز ۱۲
۹ " 261a	۵ سطر 237a
۷ " 261b	۵ " 237b
۶ " 262b	۲۱ " 238b
۸ " 263a	۲۰ " 239a
۶ " 263b	۲۳۹ب پایان ۱۷ + آغاز ۱۸
۲۰ " 264a	۱۳ سطر 240b
۱۷ " 264b	۱۷ " 241a
۷ " 265a	۱۵ " 242a
۱۸ " 266a	۱۳ " 242b
۸ " 266b	۱۶ " 243a
۶ " 267a	۶ " 244a
۱۴ " 270b	۱۳ " 244b

۲۷۱b سطر ۱۲	۲۸۷b سطر ۸
۲۷۲a " ۱۶	۲۸۸a " ۸
۲۷۳b " ۳	۲۸۹a " ۱۲
۲۷۴a " ۱۰	۲۸۹b " ۱۵
۲۷۴b " ۹	۲۹۰a " ۱۷
۲۷۵a " ۷	۲۹۱a " ۷
۲۷۵b " ۴	۲۹۲a " ۱
۲۷۶a " ۷	۲۹۲b " ۱۳
۲۷۷a " ۱	۲۹۳a " ۵
۲۷۸a " ۸	۲۹۳b " ۳
۲۷۸b " ۵	۲۹۴a " ۷+۱
۲۷۹a " ۱۶	۲۹۵a " ۱۸
۲۸۰b " ۱+ پایان ۸ + آغاز ۹	۲۹۶a " ۳
۲۸۱a " ۱۵	۲۹۶b " ۲
۲۸۳a " ۶	۲۹۷a " ۱۰ [آغاز مجدد جدول بندی]
۲۸۳b " ۱۰	۳۰۵a " ۱۶+۱۲
۲۸۴b " ۱۳	۳۰۵b " ۲
۲۸۵a " ۲	۳۰۶b " ۱۱
۲۸۵b " ۱۹	۳۰۷b " ۷
۲۸۷a " ۲	

این را هم ناگفته نگذارم که همه نقاشیها - که سبکی بین سبک نقاشی قهوه‌خانه و صندوقهای چوبی قدیمی دارند؛ البته، با کیفیتی نازل، یا شاید هم بسیار نازل تر از آن نقاشیهای نامبرده، به نظر این کوچک البته - رویشان به عنوان حفاظ، یک برگ کاغذ مومی [روغنی] و یا در بعضی جاها که زیاد هم نیست، یک برگ کاغذ قدیمی حریری کشیده شده است.

داریوش کارگر

* پاره‌ای از سطر، کتیف و مرکبش خیس شده و متن دیگر خوانا نیست.